



رویکرد رویه قضایی در برابر: تعارض اراده ظاهری و باطنی

عباس میرشکاری*

صورت ظاهر چه جویی ای جوان
رو معانی را طلب ای پهلوان^۱
صورت ظاهر فنا گردد بدان
عالم معنا بماند جاودان^۲

چکیده

سازنده اصلی عقد نیروی اراده است؛ با این حال، اراده واقعی اشخاص به آسانی قابل دستیابی نیست: گاه اشخاص اراده واقعی خود را ابراز نمی کنند و گاه، آنچه در دل دارند را در ظاهر و قالبی متفاوت از آنچه مقصودشان است، می گذارند. در این دو جا، راهیابی به ضمیر اشخاص و آگاهی از مقاصد واقعی شان دشوار می شود. حال پرسش این است که کدام اراده را باید ترجیح داد: اراده واقعی طرفین عقد یا آن اراده ای که ابراز داشته اند؟ گرایش عمده در نظام حقوقی ما ترجیح اراده باطنی است اما مساله اصلی روش دستیابی به این اراده است. در این مسیر، توجه به ماهیت اموال موضوع معامله، قرائن پدید آمده در روابط طرفین، بهره گیری از عرف و حمل الفاظ به کار برده شده در عقد بر معنای عرفی آنها و نیز، استناد به اصل صحت می تواند نقش به سزایی در تشخیص اراده واقعی طرفین عقد داشته باشد.

واژگان کلیدی:

اماره، قصد، عقد، اراده، توافق

* وکیل دادگستری و استادیار دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری.
پست الکترونیک: Mirshekariabbas1@yahoo.com

۱- مولوی، جلال‌الدین، مثنوی معنوی، تصحیح رینولد نیکلسون، چ پنجم، تهران، بهزاد، ۱۳۷۳، دفتر

ششم، ابیات ۶۵۳-۶۵۴

۲- همان، دفتر دوم، بیت ۱۰۲۰



مقدمه

می دانیم که «عقد محقق می شود به قصد انشاء...»، (ماده ۱۹۱ ق.م.) بر این اساس، نیروی اراده، سازنده اصلی عقد، محسوب میشود. برای همین، طبیعی است که هرگاه در ماهیت عقد تردید کردیم، باید به سراغ اراده دو سوی عقد برویم و با کمک آن، آنچه ساخته اند را بشناسیم^۱ اما ماجرا همیشه اینگونه ساده نیست: گاه طرفین، به عمد یا از روی کوتاهی و غفلت، اراده واقعی شان را در پس پرده و حجاب پنهان می کنند، به گونه ای که روشن نیست چه می خواسته اند. برای نمونه، زوج، مالی از اموال خویش را به همسر خویش می سپارد بی آنکه بگوید غرضش، تملیک این مال بوده یا واگذاری حق انتفاع یا حتی ساده تر از اینها، قصدش به امانت سپردن بوده است.

اینک، دادگاه برای یافتن اراده واقعی زوج چه باید بکند؟ از این بدتر، زمانی است که ظاهری گمراه کننده انتخاب می کنند و آنچه در باطن خویش می خواسته اند را با تن پوشی فریبنده و راهزن عرضه می کنند. برای مثال، آقای الف، وکالتی با کلیه اختیارات به آقای ب برای فروش یک دستگاه خودرو می دهد. پس از مدتی نیز، آقای الف، خودرو را به آقای ج می فروشد. آقای ب مدعی می شود که خودرو را خریده و اینک، مالک آن است، برای همین، آقای الف نمی توانسته آن را به دیگری بفروشد. در برابر، آقای الف به عنوان تنها سندی که میان آن ها ردوبدل شده، استناد می کند. ظاهر ماجرا نیز به سود اوست: این سند چیزی بیش از یک وکالت نیست اما جستجو در واقعیت ها نشان می دهد که قصد آقای الف و ب تنها یک وکالت نبوده است، قرائنی در روابط میان طرفین دیده می شود که می تواند به خوبی قصد آن ها برای انتقال مالکیت را اثبات کند: پرداخت مبلغی از سوی آقای ب به آقای الف، دادن اصل اسناد و تحویل خودرو به آقای ب و اعطای اختیارات جامع به آقای ب. حال، پرسش این است که آیا می توان با قرائن یادشده، سند وکالتنامه را کنار زد و رابطه طرفین را تابع چیزی به غیر از ظاهری که انتخاب کرده اند، قرار داد.^۲

به هر روی، داوری در این مسئله دشوار است: آیا باید به ظاهر ماجرا قناعت کرد و از آن فراتر نرفت یا آنکه باید از نقش و نگاری که دو سوی عقد پیش کشیده اند، گذشت، واقعیت ها را دید و به کمک آن، از خواسته واقعی طرفین رمزگشایی کرد؟ این مسئله

۱- امامی، دکتر سیدحسین، حقوق مدنی، ج ۱، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۷۱، ص ۱۸۳، کاتوزیان، دکتر ناصر، قواعد عمومی قراردادها، ج ۱، انتشار، ۱۳۸۳، ص ۲۲۵، صفایی، دکتر سید حسین، قواعد عمومی قراردادها، ج ۲، میزان، ۱۳۸۲، ص ۲۳.

۲- برای مطالعه نمونه های بیشتر، ر.ک. به: کاتوزیان، دکتر ناصر، قواعد عمومی قراردادها، ج ۳، انتشار، چ ۴، ۱۳۸۳، ص ۳۲۴.



تعارض میان اراده ظاهری و باطنی را نشان می‌دهد.^۳ راه ساده تر، راه نخست است: کافی است به ظاهری که دو سوی قرارداد انتخاب کرده اند، بسنده کنیم و بیش از آن، خود را رنج ندهیم^۴ اما راه دشوارتر این است که بخواهیم برخلاف ظاهر ماجرا داوری کنیم: از قالب ها و عنوان ها بگذریم و برای یافتن اراده واقعی چراغ برداریم. در این نوشتار، بر آنیم تا در پرتو چهار مسئله، تلاش کنیم رویکرد رویه قضایی را در تعارض میان ظاهر عقد با اراده واقعی جستجو کنیم.

مسئله نخست - تملیک یا حق انتفاع

اموالی از سوی شوهر به همسر خویش داده می‌شود. پس از اینکه رابطه ازدواج با طلاق پایان می‌یابد، مرد مدعی می‌شود آنچه داده، از باب امانت بوده و اینک، با فسخ عقد ودیعه، (ماده ۶۱۱ ق.م.) همسر به عنوان «امین باید عین مالی را که دریافت کرده است، رد نماید». (ماده ۶۱۹ ق.م.) همسر اما ادعا می‌کند اموال مورد ادعای خواهان برای وی خریداری شده است، بنابراین، مالک اموال یاد شده بوده و نه امانت‌دار آن. برای همین، تکلیفی به استرداد ندارد. در مقام رسیدگی به این اختلاف، شعبه ۱۲۸ دادگاه حقوقی تهران در دادنامه شماره ۹۲۶ به تاریخ ۹۲/۸/۱۹ جانب ادعای زن را می‌گیرد. به باور این دادگاه، قصد طرفین، به امانت سپردن اموال مورد بحث نبوده، بلکه اراده مرد، تملیک این اموال به همسر خویش بوده است. در بخشی از این دادنامه چنین آمده است:

«در خصوص دعوی م.ش. به طرفیت ل.ر. به خواسته صدور حکم الزام خواننده به استرداد عین طلاجات نظر به اینکه اموال مورد ادعای خواهان در زمان زوجیت برای خواننده خریداری و تحویل گردیده است با فرض صحت ادعای مذکور چون قصد و اراده طرفین مبنی بر امانی بودن طلاجات مذکور نبوده و دلیلی از سوی خواهان مبنی بر اینکه ید خواننده نسبت به طلاجات ادعایی امانی بوده که با تحقق طلاق یا در زمان مشخص شده خواننده (زوجه) مکلف به استرداد آن‌ها باشد، بنابراین برخلاف ادعای امانی بودن طلاجات مورد ادعا، قصد و اراده طرفین تملیک آن اموال به خواننده بوده و دلیلی از سوی خواهان مبنی بر بطلان این اراده ابراز نشده تا خواننده ملزم به استرداد آن باشد. بنابراین، وظیفه اصلی دادگاه در رسیدگی به اختلافات اصحاب دعوی کشف اراده بوده،

۳- خورسندیان، محمدعلی، واکاوی اراده، قصد و رضا در فقه اسلامی و حقوق ایران، مطالعات فقه و حقوق اسلامی، ش ۱، زمستان ۱۳۸۸، ص ۷۳.

۴- در ترجیح اراده ظاهری، ر.ک. به: قنوتی، جلیل، حقوق قراردادها در فقه امامیه، سمت، ۱۳۷۷، ص ۲۵۲.



در مانحن‌فیه قصد و اراده طرفین نیز مبنی بر امانت نبوده است تا خواننده ملزم به انجام خواسته باشد لذا دادگاه دعوی مطروحه را غیر ثابت دانسته، به استناد ماده ۱۹۷ قانون آ.د.م. حکم به بطلان آن صادر و اعلام می‌نماید...».

بدین ترتیب، با آنکه دادگاه محترم تأکید اصلی و چندباره خویش را بر کشف و احراز اراده طرفین می‌گذارد اما تنها به نفی اراده به امانت سپردن بسنده می‌کند بی‌آنکه دلیلی برای سخن خویش مبنی بر اراده تملیک بیاورد.

از رأی تجدیدنظرخواهی می‌شود. شعبه ۱۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران در دادنامه شماره ۱۷۸۰/۲۲۱۵۰۲۲۱۵۰۹۹۷۰۹۲۰ به تاریخ ۱۳۹۲/۱۲/۲۸ چنین تصمیم می‌گیرد: «از آنجا که زوجین هر یک واجد شخصیت حقیقی مستقل می‌باشند و می‌توانند مالکیت مستقل از هم داشته باشند^۵ لذا چنانچه قصد بر تملیک موضوع خواسته باشد باید در چارچوب قواعد حقوقی انجام شود و از آنجا که اصل بر عدم تبرع است و هم دلیل موجهی مبنی بر تبرعی بودن موضوع خواسته و یا تملیک از طرف تجدیدنظر خواننده ارائه نگردیده و با وحدت ملاک از ماده ۱۰۳۷ و ۱۰۳۸ قانون مدنی که طرفین در فرض به هم خوردن نامزدی حق استرداد هدایا را دارند، به اولویت آنچه در زمان رابطه زوجیت به اعتبار رابطه مذکور طرفین به هم داده باشند با انحلال رابطه زوجیت حق استرداد آن برای طرف مقابل وجود دارد فلذا از این جهت رأی معترض‌عنه شایسته تأیید نبوده با نقض آن مستند به ماده ۳۵۸ قانون آیین دادرسی مدنی و توجهاً به اینکه موضوع خواسته در زمره حقوق زمان زوجیت مانند نفقه نیست لذا حکم بر محکومیت تجدیدنظر خواننده به استرداد اقلام دوازده‌گانه... به عنوان اموال خاص قابل انتفاع برای زوجه در حق تجدیدنظرخواه صادر و اعلام می‌نماید...».

اشتباه دادگاه تجدیدنظر اینجاست که در تشخیص ماهیت رابطه طرفین دعوا دچار تعارض می‌شود: از یک‌سو، بر این باور است که دلیلی مبنی بر تملیک ارائه نشده و از دیگر سو، موضوع را با استرداد هدایا در دوران نامزدی که در آن، تملیک اتفاق می‌افتد، مقایسه می‌کند. دلیل این تعارض این است که این دادگاه، تلاشی برای شناخت ماهیت رابطه طرفین نمی‌کند. بیشتر به نتیجه‌ای (استرداد اموال) می‌اندیشد که از پیش به آن رسیده، برای همین، کمتر با تأمل و دلیل تصمیم می‌گیرد.

به نظر می‌رسد راه درست برای تشخیص اراده طرفین در این فرض که راهی برای یافتن اراده واقعی دو سوی عقد نداریم، توجه به ماهیت اموالی است که از سوی مرد به زن داده شده است. اگر مال مصرف‌شده باشد، بی‌تردید مقصود تملیک است و

۵- مقدمه رای دادگاه تجدیدنظر مبنی برداشتن شخصیت مستقل زوجین از یکدیگر ارتباطی با بحث ندارد.



برعکس، هرگاه، مال قابل بقاء باشد، مقصود اباحه انتفاع از آن است، برای همین، زن مالک اموال نشده و پس از انحلال نکاح، باید آنچه را که نزد خود دارد به مرد بدهد.^۶ با توجه به همین تحلیل منطقی و نظر به قابلیت بقای اموال مورد بحث، به نظر می‌رسد ماهیت رابطه طرفین در قالب واگذاری حق انتفاع قابل توجیه باشد؛ یعنی مرد اموالی را برای بهره برداری به همسر خویش داده بی آنکه غرضش تملیک این اموال بوده باشد. به علاوه، از آنجاکه «... مالک برای حق انتفاع مدتی معین نکرده ... حبس، مطلق بوده» و در نتیجه، واگذارنده حق انتفاع می‌تواند از آن رجوع کرده و استرداد مال را بخواهد. (ماده ۴۴ ق.م.)

در رویه قضایی نیز، کم و بیش همین باور پذیرفته شده است: برای نمونه، در دادنامه شماره ۱۰۰۳۶۶ مورخ ۹۱/۴/۳۱ صادره از شعبه ۲۱۶ دادگاه عمومی حقوقی تهران چنین آمده است: «... نظر به اینکه جواهراتی که زوج به زوجه می‌دهد زوجه اجازه استفاده از آن را دارد و در ید ایشان امانت است و همسر به لحاظ رابطه زناشویی به ایشان داده و با حدوث اختلاف حق استرداد آن را دارد و خواننده دلیل کافی بر رد آن ارائه ننموده است...».

مسئله دوم - وکالت یا بیع؟

همان‌طور که می‌دانیم، انتقال برخی از اموال (و به‌طور عمده اموال غیرمنقول) مشمول تشریفات ثبتی (مانند ماده ۲۲ ق.ث.)، همراه با برخی از محدودیت‌ها و ممنوعیت‌ها (مانند لزوم ارائه مدارک خاص) و مستلزم برخی از آثار و احکام خاص (مانند لزوم ارائه مفاسد حساب نسبت به ملک) است؛ از همین رو افرادی که به هر دلیل قصد احتراز از تشریفات فوق را دارند یا مشمول ممنوعیت‌ها می‌باشند، از نهاد وکالت برای تحقق خواسته‌های خود استفاده می‌کنند؛ به این نحو که هرچند در باطن قصد انتقال ملک را دارند اما در ظاهر سند وکالت‌نامه تنظیم می‌کنند.^۷ شیوع استفاده از ابزار وکالت تا به اندازه‌ای است که گاه برای یک مال مشخص چندین عقد وکالت منعقد می‌گردد. برای نمونه، الف که مالک ملک است، طی وکالت‌نامه‌ای به آقای ب، وی را وکیل خود در فروش ملک می‌نماید. ب نیز در مرحله دیگری ج را وکیل می‌نماید. به این ترتیب، این سلسله به‌طور مداوم ادامه می‌یابد. حال، پرسش اصلی این است که آیا باید پایبند به ظاهر و عنوان انتخاب‌شده برای سند، ماهیت رابطه طرفین را وکالت دانست یا آنکه باید به اراده واقعی آن‌ها توجه کرد و از ظاهر ماجرا گذشت؟

۶- کاتوزیان، دکتر ناصر، اموال و مالکیت، میزان، چ ۴۶، ۱۳۹۲، ص ۴۸.

۷- کاتوزیان، دکتر ناصر، عقود معین، ج ۴، انتشار، ۱۳۸۲، ص ۱۱۶.



به نظر می‌رسد باید جانب اراده واقعی طرفین را گرفت اما دشواری در امکان پی بردن به این اراده است. به نظر می‌رسد در این مسیر، می‌باید از قرائن مختلف استفاده کرد تا قصد واقعی طرفین احراز شود: پرداخت وجه از سوی وکیل به موکل، دادن اصل اسناد مالکیت به دست وکیل، تحویل مورد وکالت به وکیل، دادن اختیارات فراوان و به‌طور ویژه، سپردن چگونگی اعمال این اختیارات به صلاح‌دید وکیل، همه می‌تواند نشان دهنده قصد واقعی طرفین باشند. در رویه قضایی نیز، بر همین اساس تصمیم گرفته می‌شود. به پرونده‌های زیر توجه کنید:

پرونده نخست - مسئله از این قرار است که آقای الف از آقای ب خودرویی را خریداری کرده بود، باوجود پرداخت ثمن خودرو، هیچگونه سندی حاکی از وقوع عقد بیع میان طرفین تنظیم نشده بود، بلکه تنها آقای الف از آقای ب، برای تعویض پلاک خودرو، وکالت گرفته بود. شعبه ۲۰۶ دادگاه عمومی تهران در دادنامه شماره ۹۱۴۱۷ مورخ ۱۳۹۱/۵/۲۳ این‌گونه تصمیم گرفت: «... خواهان، مطابق مدارک و مستندات ابرازی و وکالت‌نامه تعویض پلاک شماره ۸۹۳۳۰ - ۸۸/۲/۱۵ و کپی مصدق شناسنامه مالکیت خودرو و کپی مصدق سند فاکتور فروش خودرو و کپی‌های سند قطعی منقول ایادی قبلی و همچنین کپی فیش واریزی حساب آقای ح. و چندین فقره چک بانکی مدعی خرید اتومبیل ... شدند ... نظر به اینکه تمامی مستندات ابرازی ... حکایت از آن دارد که خواننده ردیف اول قبل از صدور چک، تفویض وکالت‌نامه و تحویل اتومبیل و مدارک مربوطه به آن، اقدام به انتقال شرعی اتومبیل به خواهان نمودند؛ زیرا در حقوق ایران به تبع مشهور فقها، عقد بیع به استناد ماده ۳۳۸ قانون مدنی عبارت است از تملیک عین به عوض معلوم و در بند ۱ ماده ۳۶۲ همان قانون نیز مقرر شده به مجرد وقوع عقد بیع در عقود که مبیع عین معین است، مشتری، مالک مبیع و بایع، مالک ثمن می‌گردد. از آنجا که تفویض وکالت‌نامه برای تعویض پلاک و تحویل کلیه مدارک به خریدار مطابق عرف بازار معاملات اتومبیل، نشان از انتقال مالکیت در اجرای ماده ۳۳۸ قانون مدنی است، بنابراین دادگاه ضمن رد ایرادات وکیل خواننده ... حکم بر استرداد آن ... در حق خواهان صادر و اعلام می‌دارد...». شعبه ۱۷ دادگاه تجدیدنظر استان تهران در دادنامه شماره ۹۱۰۹۹۷۰۲۲۱۷۰۱۵۲۰ به تاریخ ۱۳۹۱/۱۰/۱۹ رأی یادشده را تأیید می‌کند.

پرونده دوم - در بخشی از دادنامه شماره ۴۵۸ مورخ ۹۲/۵/۳۰ شعبه ۸۱ دادگاه عمومی حقوقی تهران چنین آمده است: «... با توجه به دلایل ذیل دادگاه وقوع عقد بیع بین طرفین را محرز می‌داند:

۱- وسیله نقلیه مذکور با طیب خاطر و بدون اکراه و اجبار توسط خانم س. تحویل

خواننده شده است و دلیل موجه و قانونی که حکایت از این باشد تحویل ماشین برای انجام بعض از امور از قبیل تعمیر وسیله نقلیه باشد توسط خواهان و وکیل وی ارائه نشده است.

۲- وسیله یاد شده سابقاً توسط خواننده برای خواهان خریداری شد و پس از تنظیم سند بنام خواهان، مشارالیه مجدداً خودرو را تحویل خواننده می‌دهد.

۳- حضور خانم س. در دفترخانه شماره ... تهران و تنظیم سند وکالت برای تعویض پلاک خودرو بنام خانم ز.الف. حکایت از فروش وسیله نقلیه قبل از تنظیم سند وکالت دارد و الا لزومی نداشت که مالک رسمی بدون وقوع عقدی مبادرت به تنظیم سند وکالت برای تعویض پلاک نماید و با توجه به عرف جامعه در اکثر موارد وکالت تعویض پلاک به منزله خرید وسیله نقلیه است مگر خلاف آن به اثبات برسد که در مانحن‌فیه خواهان دلیل موجه و قانونی که حکایت از این داشته باشد که از مفاد وکالت‌نامه اطلاع نداشته ارائه نشده است.

۴- دو روز بعد از تنظیم وکالت‌نامه به شماره ۱۵۹۶۱۰ مورخ ۹۱/۶/۲۱، مبلغ شصت میلیون تومان توسط شخص ثالث آقای ع.ع. حسب درخواست خواننده به حساب خواهان بابت قسمتی از ثمن معامله واریز می‌شود و آقای ع. به‌عنوان گواه صراحتاً این موضوع را اعلام نموده ...

۵- دلیل موجه و قانونی که حکایت از امانی بودن وسیله نقلیه در ید آقای ش. باشد توسط خواهان ارائه نشده است ... در نتیجه با توجه به وقوع عقد بیع بین طرفین خواهان ... مستحق استرداد وسیله نقلیه نیست».

شعبه ۸ دادگاه تجدیدنظر استان تهران طی دادنامه شماره ۹۲۰۹۹۷۰۲۲۰۸۰۱۶۰۰ به تاریخ ۱۳۹۲/۱۱/۱۹ رأی دادگاه نخستین را تأیید می‌کند. در بخشی از این رأی چنین آمده است: «وکالت رسمی شماره ۱۵۹۶۱۰ مورخ ۱۳۹۱/۶/۲۱ خانم ن.س. مبنی بر تعویض پلاک خودرو مذکور به نام وکیل یا هر شخصی که وکیل صلاح بداند با تفویض حق توکیل و اختیارات مطلقه تامه به طوری که در هیچ‌یک از مراحل نیاز به حضور و امضاء مجدد موکل (خانم ن.س.) نباشد ایضاً واریز مبلغ شصت میلیون تومان به حساب مشارالیه و شهادت شاهد دلالت بر این دارد که تجدیدنظر خواه اتومبیل متنازع‌فیه را واگذار نموده است و دلیلی که دلالت بر اینکه خودرو فوق را جهت تعمیر امانت داده است ارائه نشده است ...».

مسئله سوم - بیع یا اجاره؟

همانگونه که می‌دانیم، علی‌الاصول و جز در موارد استثنایی، «بیع مال وقف،



صحیح نیست...» (ماده ۳۴۹ ق.م.) با توجه به همین نکته، در صورتی که مال موقوفه فروخته شود، معامله صورت گرفته، باطل خواهد بود. حال، فرض کنیم، الف، ملکی را در سندی با عنوان مبیعه نامه به دیگری واگذار می کند. پس از نه سال، مدعی می شود، آنچه واگذارش کرده، ملک موقوفه بوده، بنابراین، معامله انجام گرفته، باطل بوده و نمی تواند اثری داشته باشد. او دادخواستی به خواسته «بطلان و بی اعتباری مبیعه نامه عادی مورخ ۸۲/۹/۲۸ به دلیل وقفی بودن» ارائه می دهد. دادخواست به شعبه ۲ دادگاه عمومی بخش چهار دانگه ارجاع می شود.

این دادگاه، پس از رسیدگی معمول، در دادنامه شماره ۱۱۸۱ مورخ ۹۱/۱۲/۲۰ چنین تصمیم می گیرد: «در خصوص دعوی خانم ز.خ. به طرفیت آقای م.ی. مبنی بر صدور حکم دایر بر بطلان و بی اعتباری مبیعه نامه عادی مورخ ۸۲/۹/۲۸ به دلیل وقفی بودن نسبت به قدرالسهم خواهان، موضوع یک قطعه زمین به مساحت ۲۸۸۰ متر مربع با احتساب خسارات دادرسی، بدین شرح که وکیل خواهان در دادخواست تقدیمی عنوان داشته موکل وی طی مبیعه نامه عادی مورخ ۸۲/۹/۲۸ یک قطعه زمین را به خواننده دعوی واگذار نموده و با توجه به اینکه معامله فی مابین در قالب بیع بوده تقاضای صدور حکم بر بطلان مبیعه نامه را نموده است، دادگاه با عنایت به مفاد دادخواست تقدیمی و مستندات پیوست آن نظر به اینکه اولاً، هر چند معامله فی مابین در قالب مبیعه نامه نوشته شده است ولی در صدر فرم مبیعه نامه از عبارت واگذار کننده به جای فروشنده استفاده شده و همچنین در قسمت توضیحات مبیعه نامه مجدداً از عبارت واگذاری استفاده گردیده است که حکایت از اشراف طرفین به معامله ای غیر از بیع داشته است.

ثانیاً، در قسمت توضیحات قرارداد مستند دعوی به صراحت به اوقافی بودن زمین موضوع واگذاری و پرداخت هزینه اوقاف برای تنظیم سند اشاره شده که حکایت از اطلاع طرفین به معامله در قالبی غیر از بیع داشته است.

ثالثاً، در عرف محل اکثر معاملات در خصوص مال موقوفه در همین فرم مبیعه نامه نوشته می شود که طرفین نیز واقف به شرایط واگذاری مال موقوفه می باشند.

رابعاً، طرح دعوی توسط خواهان بعد از گذشت نه سال از واگذاری حقوق خود و پذیرش ادعای وی، منتهی به برهم زدن نظم حقوقی و واگذاری های دیگری که به همین شکل صورت گرفته است، می گردد که با مصالح اجتماعی سازگار نیست.

خامساً، آنچه از قرارداد فی مابین و توضیحات ذیل آن استنباط می شود توافق طرفین بر واگذاری و انتقال منافع (اجاره) ملک موضوع دعوی با علم به موقوفه بودن آن است و لذا خرید و فروش اراضی موقوفی مدنظر طرفین نبوده است.

سادساً، اقتضای اصل صحت پذیرش اعتبار قراردادهای منعقدہ است مگر آنکه فساد آن برای دادگاه محرز باشد، بنابراین با توجه به جهات مطروحه دادگاه، قرارداد فی مابین را حمل بر انتقال و واگذاری منافع (اجاره) مال موقوفه دانسته و خواسته خواهان مبنی بر بی اعتباری قرارداد را وارد ندانسته و مستنداً به مواد ۱۹۰، ۲۱۹، ۲۲۳ و ۲۲۴ قانون مدنی و ماده ۱۹۷ قانون آیین دادرسی مدنی حکم بر بطلان دعوی خواهان صادر و اعلام می نماید. رأی صادره ظرف مهلت بیست روز پس از ابلاغ قابل تجدیدنظرخواهی در محاکم محترم تجدیدنظر استان تهران است.»

بدین ترتیب، دادگاه نخستین تلاش می کند تا فراتر از ظاهر قرارداد، قصد واقعی طرفین قرارداد را احراز کند. این دادگاه می داند که در گام نخست، باید از عنوان انتخاب شده از سوی طرفین بگذرد: طرفین، عنوان قرارداد خویش را «مبیعه نامه» گذاشته اند، طبیعی است که این عنوان، می تواند دلیل مناسبی برای ترجیح و توجیه سخن خواهان باشد اما دادگاه، از همان سند مبیعه نامه، قرائنی را بیرون می کشد تا نشان دهد این عنوان نمی تواند قاطع باشد: استفاده از واژه «واگذار کننده به جای فروشنده»، به کارگیری واژه واگذاری در قسمت توضیحات مبیعه نامه و اشاره به اوقافی بودن زمین موضوع واگذاری در سند. افزون بر اینها، دادگاه محترم در بخشی از رأی خویش می نویسد: «آنچه از قرارداد فی مابین و توضیحات ذیل آن استنباط می شود توافق طرفین بر واگذاری و انتقال منافع (اجاره) ملک موضوع دعوی با علم به موقوفه بودن آن است و لذا خرید و فروش اراضی موقوفی مدنظر طرفین نبوده است». بدین ترتیب، به باور دادگاه از قرارداد و توضیحات آن برمی آید که طرفین قصد اجاره موضوع قرارداد را داشته اند اما دریغ آنکه دادگاه، نمی گوید که از کدام بخش قرارداد یا توضیحات آن چنین استنباط می کند: کدام واژه او را به این نتیجه رسانده که قصد طرفین، نه بیع که اجاره بوده است؟ با این غفلت، این بخش از رأی که می توانست به بهترین بخش رأی تبدیل شود، از استناد و توجیه خالی می شود.

به هر روی، دادگاه به این اندازه قناعت نمی کند: او لفظ بیع و مبیعه نامه را نه در معنای رایج در دانش حقوق، بلکه در چارچوب فهم مردم همان محل وقوع معامله تفسیر می کند و چنین می نویسد: «در عرف محل اکثر معاملات در خصوص مال موقوفه در همین فرم مبیعه نامه نوشته می شود که طرفین نیز واقف به شرایط واگذاری مال موقوفه می باشند». بدین ترتیب، لفظ بیع به معنای عرفی آن حمل می شود.

افزون بر اینها، دادگاه، به این نکته نیز واقف است که اگر قصد طرفین را بیع در نظر بگیریم، نتیجه ای جز بطلان معامله نخواهد داشت؛ امری که با اصل صحت در تعارض است: «اقتضای اصل صحت پذیرش اعتبار قراردادهای منعقدہ است مگر آنکه فساد آن



برای دادگاه محرز باشد». پس ترجیح می دهد قصد طرفین را اجاره بگیرد تا قرارداد مصون از بطلان و تعرض بماند.

سرانجام باید از رویکرد مصلحت گرایانه دادرسی نیز گفت. او به این می اندیشد که نتیجه پذیرش دعوی خواهان فراتر از دعوی پیشرو است: از زمان انجام معامله میان خواهان و خوانده، نه سال گذشته و موضوع معامله، چندین بار دست به دست گشته، لازمه منطقی بطلان معامله خواهان و خوانده این است که همه معاملات بعدی نیز، باطل شوند: امری که نمی تواند با مصالح اجتماعی سازگار باشد. بدین ترتیب، اگر هم برای خواهان حقی قابل تصور باشد، نباید از کوتاهی اش گذشت و نتیجه اقدام دیرهنگامش را به پای دیگران نوشت، پس درست است اگر بگوییم «طرح دعوی توسط خواهان بعد از گذشت نه سال از واگذاری حقوق خود و پذیرش ادعای وی، منتهی به برهم زدن نظم حقوقی و واگذاری های دیگری که به همین شکل صورت گرفته است، می گردد که با مصالح اجتماعی سازگار نیست».^۸

در پی تجدیدنظر خواهی دادباخته، شعبه ۳ دادگاه تجدیدنظر استان تهران در دادنامه شماره ۹۲۰۹۹۷۰۲۲۰۳۰۰۲۷۰ مورخ ۱۳۹۲/۳/۶ چنین می نویسد:

«تجدیدنظر خواهی خانم ز.خ. نسبت به حکم صادره که به موجب آن حکم بر بطلان دعوی، اعلام بی اعتباری و بطلان قرارداد عادی راجع به یک قطعه زمین موقوفه صادر شده است وارد نیست زیرا «العقود تابعه للقصد» و بر اساس این اصل، ظاهر نوشته ملاک احراز عقد مورد نظر متعاقبین نیست بلکه نوشته دلالت بر قصد آن ها دارد که دلالت نوشته مورد ادعا بر واگذاری حقوق موضوع وقف است، لذا تجدیدنظر خواهی متضمن جهت نقض نیست...».

مسئله چهارم - بیع یا هبه؟

مردی طی یک سند رسمی با عنوان مبیعه نامه، مالکیت یک باب آپارتمان و یک دستگاه اتومبیل را به همسر خویش منتقل می کند. پس از مدتی، رابطه میان این دو، به موجب طلاق پایان می یابد. مرد که پیمان ازدواج را گسسته شده می بیند، درصدد برمی آید تا دیگر پیمان ها را نیز، بر هم بزند. برای همین، ادعا می کند خانه و اتومبیل را نه در قالب بیع که در چارچوب هبه واگذار کرده است، برای همین، اثبات هبه را می - خواهد تا بتواند فراتر از ظاهر ساخته شده (مبیعه نامه) سخن گفته و پس از آن، رجوع از

۸- «در صورت اجرای طولانی مدت تقسیم نامه و عدم اعتراض به آن در خلال این مدت و انجام نقل و انتقالات سهم برخی مالکین بر مبنای تقسیم نامه، دعوی اعلام بطلان تقسیم نامه مسموع نخواهد بود.» دادنامه شماره ۹۲۰۹۹۷۰۹۰۸۹۰۰۶۷۰ به تاریخ ۱۳۹۲/۱۱/۱۶ صادره از سوی شعبه ۵ دیوان عالی کشور.



هبه را بخواهد. دادخواست به شعبه ۱۱۰ دادگاه عمومی حقوقی شهرستان تهران ارجاع میشود. این شعبه، در برابر ظاهر سند که عنوان بیع را نشان می دهد، به دنبال راهیابی به قصد واقعی طرفین قرارداد است. برای این منظور، آمارهای قضایی (اگرچه خود، آن را اصل عرفی می نامد)، ابداع می کند: او بر این باور است که بر اساس عرف، «آنچه فی مابین طرفین در ایام زناشویی ردوبدل می گردد به غیر از حقوق تکلیفی و واجبی آثار عقد،^۹ از باب کادو و هبه تلقی می گردد و خارج از این اصل عرفی نیاز به اثبات و دلیل است». بدین ترتیب، به باور دادگاه، اصل بر این است که آنچه زن و شوهر در دوران زندگی زناشویی به یکدیگر می دهند، در قالب هبه جای میگیرد نه دادوستد.

حق نیز، با همین رویکرد است: درست است که در جامعه و در روابط رسمی و حرف های و حتی در روابط دوستانه، معمولاً بنای تبرع نداریم: می دهیم و در برابر، چیزی می ستانیم اما هنگامی که جنس رابطه از نوع رابطه زن و شوهر می شود، همه چیز معنای دیگری می یابد: می دهیم بی آنکه چشمداشت عوضی در برابر داشته باشیم. برای همین، منطقی است اگر بگوییم در رابطه میان زن و مرد، اصل بر دادن است بدون انتظار مابه ازاء. پس در صورت تردید، می توان اصل را بر هبه گذاشت و البته اجازه اثبات خلافش را داد. باین حال، شاید بتوان این باور را درباره اموال کم بها پذیرفت اما اجرای این رویکرد درباره اموال گران بها مانند خانه و اتومبیل دشوار است. دادگاه برای دفع این ایراد احتمالی و نیز، تقویت باور خویش، تلاش می کند به واقعیت های پرونده نزدیکتر شود. برای همین، سخن خواهان را می پذیرد و به خوانندگان احتمالی رأیش یادآوری می کند که انگیزه خواهان از انجام هبه «تحکیم رابطه خانوادگی» بوده است؛ شاید با این انگیزه، هبه اموال گران بها قابل توجیه باشد، به علاوه، دادگاه به شرایط خاص خواهان از حیث مکننت و دارایی نیز توجه می کند؛ چراکه با توجه به «قدرت و توانایی پرداخت هبه به ارزش و میزان اموال فوق الذکر از ناحیه خواهان،... این چنین هبه ای دور از ذهن نیست».

در این بند، تلاش ستودنی دادرس محترم در دادنامه شماره ۵۰۰۴۸۶ مورخ ۹۲/۵/۱۳ برای دستیابی به اراده واقعی طرفین قرارداد را خواهیم دید:

«در خصوص دعوی آقای الف.ج. به طرفیت خانم م.ن. به خواسته استرداد مال موهوبه مبنی بر ابطال سند انتقالی به شماره های ۷۲۸۶ مورخ ۱۳۹۱/۱۲/۶ و ۱۳۹۱/۱۲/۲۷ مورخ ۱۳۹۱/۱۲/۲۷ تنظیمی در دفترخانه شماره ۱۱۰۳ تهران ۱- موضوع پلاک ثبتی

۹- معنای واژگان «حقوق تکلیفی و واجبی آثار عقد» روشن نیست و به احتمال، تسامحی در به کارگیری آن صورت گرفته است، با این حال، کم و بیش معنای مقصود دادرس مشخص است: او بر این باور است که به غیر از اموری که به عنوان تکلیف از سوی شوهر ادا می شود مانند نفقه و مهریه، مابقی، هبه شمرده می شوند.



۴۳۹۱ فرعی از یک اصلی بخش ۱۱ تهران ۲ - یک دستگاه اتومبیل سواری تویوتا به شماره... و استرداد و تحویل آن ... با احتساب کلیه خسارات وارده از جمله هزینه دادرسی و حق الوکاله وکیل که وکیل خواهان اظهار داشتند: موکل این جانب با خوانده دعوی به موجب عقدنامه شماره ۴۰۸۰ مورخ ۱۳۸۵/۲/۱۹ به عقد دائمی یکدیگر درآمده‌اند، نظر به اینکه موکل با توجه به سابقه ثبتی مالک شش دانگ ملک یک باب آپارتمان به پلاک ثبتی ۱/۴۳۹۱ و استعلام راهور ناجا یک دستگاه اتومبیل... بوده و در طول زندگی زناشویی به موجب اسناد انتقالی قطعی شماره ۷۲۸۶ و ۷۴۴۵ اموال مذکور را به وی هبه بلاعوض نموده است و اکنون به موجب استعلام واصله از اداره ثبت اسناد و املاک و راهور ناجا مال موهوبه در ید ایشان باقی است و رابطه زوجیت آنان نیز به موجب طلاق نامه شماره ۱۳۵۳ مورخ ۱۳۹۱/۱۲/۱۲ به پایان رسیده است، موکل این جانب رجوع به موهوبه نموده است لذا تقاضای استرداد و تحویل اموال مذکور و ابطال اسناد مالکیت خوانده را دارم. وکیل خواهان متعاقباً طی لایحه‌ای افزایش خواسته مبنی بر صدور حکم بر اثبات وقوع عقد هبه غیرمعموض و تنفیذ رجوع شرعی هبه غیرمعموض داشته است. پس از اجرای تشریفات قانونی و دعوت از اصحاب دعوی و دفاعیات وکلای خواندگان مبنی بر رد ادعای هبه غیرمعموض اموال موضوع دادخواست و اظهاراتشان در جلسه دادگاه که ماهیت عمل فی مابین موکل و خواهان را یا صلح در ماهیت عقد بیع و یا بیع و یا هبه معوض نام برده‌اند که ماحصل دفاعیات نیز بر محور سند مالکیتی است که منعقد گردیده است لذا دادگاه با مطالعه لوائح تقدیمی و توجه به اسناد و مدارک ابرازی طرفین و اظهارنامه شماره ... که بیانگر اراده خواهان بر رجوع شرعی بر هبه تقدیمی می‌نماید از آنجایی که خوانده دلیلی بر پرداخت ثمن معامله که از ارکان اصلی تشکیل دهنده بیع است حتی به میزان مبلغ تحریری در سند ارائه نداده‌اند و مبیعه‌نامه‌ای هم فی مابین طرفین منعقد نگردیده است و خواهان به شدت منکر وقوع بیع و مدعی هبه اموال مذکور است و با عنایت به رابطه زوجیت فی مابین خواهان و خوانده در زمان انتقال اسناد مذکور به خوانده و ادعای انجام عمل هبه به جهت تحکیم رابطه خانوادگی که بعد از وقوع عقد منجر به طلاق گردیده است و نظر عرفی نیز آنچه فی مابین طرفین در ایام زناشویی ردوبدل می‌گردید به غیر از حقوق تکلیفی و واجبی آثار عقد، از باب کادو و هبه تلقی می‌گردد و خارج از این اصل عرفی نیاز به اثبات و دلیل است و شرایط خاص خواهان از حیث مکنت و دارایی و ... قدرت و توانایی پرداخت هبه به ارزش و میزان اموال فوق‌الذکر از ناحیه خواهان ... این چنین هبه‌ای دور از ذهن نیست و وکلای خوانده نیز در لایحه تقدیمی و صورت جلسه مورخ ۱۳۹۲/۴/۲۳ به صراحت بر وقوع عقد بیع اقرار ندارند چراکه مدعی شده‌اند اولاً - بیع



است و یا صلح در ماهیت بیع و هبه معوض است که این خود حکایت از آن دارد که بیع رسماً واقع نگردیده است بلکه همان هبه بلاعوض بوده که صرفاً تشریفات سندی را به صورت سند قطعی انتقال انجام داده‌اند لذا در هبه بودن اموال موضوع دادخواست هیچ شک و تردیدی نیست لذا با استمساک از رفتار عرفی جامعه و نحوه انتقال سند به خواننده و تملیک مجانی خواننده بر عین موهوبه و عدم ابراز دلیل و مدرک محکمه‌پسند مبنی بر پرداخت وجه ثمن معامله و اراده و تثبیت واهب برای دادگاه افاده قطعی و یقین حاصل شده که خواهان قصد هبه داشته و الفاظ و عبارات و عنوان حقوقی که برای تحقق آن به کار برده شده بیع بوده است که صوری و تشریفاتی تلقی می‌گردد و از آنجایی که واهب قبل از تغییر در عین موهوبه به شرح پرونده از هبه خود عدول نموده است و حسب استفاده معموله از مراجع و آیات عظام که مشهوراً اعلام می‌دارند شخص متهب با مراجعه و رجوع واهب در صورتی که عین موهوبه تغییر نکرده باید موهوبه را مسترد و عین موهوبه شرعاً به مالکیت واهب برمی‌گردد و شخص متهب وظیفه دارد بعد از رجوع واهب از هبه خود ملک را به واهب برگرداند از این رو دادگاه دعوی خواهان را ثابت تشخیص و مستنداً به ماده ۷۹۵ قانون مدنی حکم بر اثبات وقوع عقد هبه غیر معوض و رجوع شرعی نسبت به انتقالات سند رسمی یک دستگاه آپارتمان و یک دستگاه اتومبیل به شرح دادخواست صادر و اعلام می‌نماید و با عنایت به اینکه به تجویز ماده ۸۰۳ قانون مدنی بعد از قبض نیز واهب می‌تواند با بقاء عین موهوبه از هبه رجوع کند مگر در صورتی که متهب پدر یا مادر یا اولاد واهب باشند و در مانحن‌فیه خواننده این چنین نیست و امکان رجوع واهب از هبه وجود دارد لذا مستنداً به بند یک ماده ۸۰۳ قانون مدنی حکم به استرداد و تحویل مال الموهوبه در حق خواهان صادر و اعلام می‌گردد...». این رأی به دست شعبه ۴ دادگاه تجدیدنظر استان تهران در دادنامه شماره ۹۲۰۹۹۷۰۲۲۰۴۰۱۱۳۰ مورخ ۱۳۹۲/۸/۲۷ تأیید شد.



نتیجه:

مسئله اصلی این بود که اگر یکی از دو سوی قرارداد، ادعا کردند چیزی برخلاف آنچه ظاهر قرارداد گواهی می دهد، می خواسته اند، چه باید بکنیم؟ باید در آستانه تسلیم سربنهمیم و تابع ظاهر و قالب از پیش تعیین شده باشیم یا آنکه می توانیم از این سطح گذشته و به دنبال واقعیت ماجرا باشیم؟ در پاسخ به این پرسش باید یادآور شد که در نظام حقوقی ما، سازنده اصلی عقد نیروی اراده است. برای همین، باید به دنبال شناخت آن و تحلیل عقد بر اساس آن بود اما دشواری اصلی در پنهان بودن اراده طرفین عقد است: ما توان و ابزاری برای دستیابی به اراده باطنی اشخاص نداریم. پس باید به معیارهایی عمدتاً نوعی برای شناخت اراده درونی اشخاص متوسل شویم. این معیارها می توانند از قرار زیر باشند:

توجه به ماهیت اموال موضوع معامله: در فرضی که نمی دانیم، آنچه از سوی یک طرف عقد به دیگری داده شده، به قصد هبه بوده یا به خواسته واگذاری حق انتفاع، می توان به ماهیت مال از حیث قابلیت یا عدم قابلیت بقای آن توجه کرد: اگر مال مصرف شدنی باشد، بی تردید مقصود تملیک است و برعکس، هرگاه، مال قابل بقاء باشد، مقصود اباحه انتفاع از آن است. **قرائن پدید آمده در روابط طرفین:** اوضاع و احوال موجود در روابط طرفین می تواند به دادرس برای تشخیص اراده واقعی اشخاص کمک کند. برای نمونه، در فرضی که در ماهیت رابطه طرفین تردید شود که مراد، توکیل بوده یا آنکه هدف، انتقال مالکیت به دیگری بوده، به نظر می رسد بتوان از قرائن موجود در رابطه دو طرف استفاده کرد تا قصد واقعی طرفین احراز شود: پرداخت وجه از سوی وکیل به موکل، دادن اصل اسناد مالکیت به دست وکیل، تحویل مورد وکالت به وکیل، دادن اختیارات فراوان و به طور ویژه، سپردن چگونگی اعمال این اختیارات به صلاحدید وکیل، همه می تواند نشان دهنده قصد واقعی طرفین برای انتقال مالکیت باشند.

توجه به عرف: الفاظ به کار برده شده در عقد را باید به معنای عرفی آن تفسیر کرد. این معنا می تواند همان چیزی باشد که طرفین خواسته اند اما نتوانسته اند به روشنی بیان کنند.

اصل صحت: در تعارض میان اراده ظاهری و درونی طرفین عقد باید عقد را بر اراده ای حمل کرد که با توجه به آن قرارداد، صحیح تعبیر شود.



اصل صحت می‌تواند در این مسیر راهنمای مناسبی باشد. به هر روی، در این نوشتار، تلاش شد تا با بررسی پرونده‌های گوناگون، کوشش سخت و جان فرسا اما ستودنی رویه قضایی برای راه یابی به اراده واقعی طرفین را به تماشا بنشینیم. دیدیم که دادرسان ما تلاش می‌کنند از آنچه در عرف مردم جاری است یا ویژه رابطه طرفین دعوا بوده است، اماره قضایی بسازند و از همین ابزار، برای تشخیص اراده واقعی طرفین بهره بگیرند. درعین حال که از سایر استدلال‌های حقوقی همانند اصل صحت نیز، استفاده می‌شود.



فهرست منابع:

- ۱- امامی، دکتر سید حسن، حقوق مدنی، ج ۱، تهران: انتشارات اسلامیه، ۱۳۷۱.
- ۲- خورسندیان، محمدعلی، ذاکری نیا، واکاوی اراده، قصد و رضا در فقه اسلامی و حقوق ایران، مطالعات فقه و حقوق اسلامی، ش ۱، زمستان ۱۳۸۸، ص ۷۳-۹۹.
- ۳- شهیدی، دکتر مهدی، اصول قراردادها و تعهدات، عصر حقوق، چ ۱، ۱۳۷۹.
- ۴- صفایی، دکتر سید حسین، قواعد عمومی قراردادها، ج ۲، میزان، ۱۳۸۲.
- ۵- قنوازی، دکتر جلیل، حقوق قراردادها در فقه امامیه، سمت، ۱۳۷۷.
- ۶- کاتوزیان، دکتر ناصر، اموال و مالکیت، میزان، چ ۴۶، ۱۳۹۲.
- ۷- کاتوزیان، دکتر ناصر، قواعد عمومی قراردادها، ج ۱، انتشار، ۱۳۸۳.
- ۸- کاتوزیان، دکتر ناصر، عقود معین، ج ۴، انتشار، ۱۳۸۲.
- ۹- کاتوزیان، دکتر ناصر، قواعد عمومی قراردادها، ج ۳، انتشار، چ ۴، ۱۳۸۳.
- ۱۰- مولوی، جلال الدین، مثنوی معنوی، تصحیح رینولد نیکلسون، چ پنجم، تهران: بهزاد، ۱۳۷۳.